

پیام مسجد

جواد محدثی

چکیده

نگارنده نخست با معرفی مسجد از زبان مسجد، از انتظار کشیدن وی برای حضور یافتن مؤمنان سخن به میان آورده و سپس به لزوم جذاب و آموزنده نمودن برنامه‌ها، پاکیزگی و معطر نمودن، رعایت شئون و قداست، عدم آزار همسایگان خوش اخلاقی خادم‌ان و کارگزاران و پرهیز از سخنان ناروا در مساجد اشاره نمود و با قلمی شیوا آنها را درد دل‌ها و مشکلات و پیام مسجد با مسلمانان معرفی نموده است.

من همسایه شما هستم، در همین کوچه و محله، در همین نزدیکی‌ها زندگی می‌کنم. من مسجدم، خانه خدا، عبادتگاه مسلمین؛ درد دل‌هایی با شما دارم که دوست دارم کمی حوصله کنید و گلایه‌های این همسایه را بشنوید.

با این که من هر روز، یکی دو نوبت در خانه‌ام را به روی شما باز می‌کنم و چند ساعت به انتظار شما می‌مانم، ولی بعضی از شما سراغ من نمی‌آیید و با من انس نمی‌گیرید. مثل این که با من قهرید! مگر از من چه بدی دیده‌اید؟ چرا این همه بی‌وفایی؟! چه خاطره بدی از من دارید؟

من که همیشه دل شما را روشن و قلب‌تان را با صفا کرده‌ام، من که همیشه به شما آرامش روحی داده‌ام. گاهی شاید رفتار خادم مسجد یا حرف‌های مردم یا برخوردهای بعضی از مسجدی‌ها ناراحت‌تان کرده باشد، ولی چرا با من و صاحب من - که خداست - قهر می‌کنید؟

می‌گویید: برنامه‌هایم جذاب و آموزنده نیست؟ خوب، بیایید کمک کنید، طرح و پیشنهاد بدهید، با پیش‌نماز و متولیان مسجد صحبت کنید، خودتان هم وقت بگذارید و مرا فعال‌تر و با برنامه‌تر و جذاب‌تر کنید. اگر قبول دارید که من پایگاهی برای تقویت ایمان و اخلاق و دینداری مردم هستم، این پایگاه را تقویت کنید، چرا فاصله می‌گیرید؟

من هر لحظه برای آشتی و دوستی با شما حاضرم، دست شما را می‌فشارم، قدم‌تان را گرامی می‌دارم، کمک کنید تا انضباط و نظم داخلی من برقرار شود، مرا از تزئینات اضافی و غیرلازم پاک کنید و در عوض، مرا خوشبو، معطر، تمیز و با صفا کنید. گرد و غبار از چهره‌ام بردارید، روشنایی مرا بیشتر کنید، به سقفی که چکه می‌کند، به دیواری که در حال ریزش است، به در و پنجره‌های زنگ زده، به دستشویی‌ها و جاکفشی‌ها و حیاط و حوض و وضوخانه رسیدگی کنید. آنچه را که مایه بی‌رغبتی و گاهی نفرت مردم و خودتان می‌شود از بین ببرید. آخر من خانه خدای شما و عبادتگاه خودتان هستم، پس باید از خانه‌های خودتان تمیزتر، بهداشتی‌تر و با صفاتر باشم، تا شوق آمدن از خانه و مغازه و مدرسه و پارک به سوی من بیشتر شود، تا «آبادتر» بشوم.

من گله‌ها و درد دل‌هایم را با شما که همسایه من‌اید در میان گذاشته‌ام. خدا فرموده است که مرا آباد سازید. آیه «انما يعمر مساجد الله...»^۱ را هم بر پیشانی من می‌نویسید، ولی از غصه‌های من خبر ندارید.

گمان می‌کنید آبادی من به چیست؟ به گلدسته‌های بلند و کاشی‌کاری‌های گران‌بها؟ به چلچراغ‌های میلیونی؟ به قالی‌های نفیس و درهای منبت کاری شده و پرده‌ها و مرمرها و گچبری‌های هنری؟ نه! به خدا قسم.

آبادی من به حضور شماست، به برگزاری پرشکوه نمازهای جماعت، به معنویت و نیایش، به تشکیل جلسات درس و وعظ و ذکر، به تبدیل شدن من به پایگاهی برای گسترش ایمان و آگاهی و تقویت دین و بسیج مردم و کمک به مسلمین و سنگری برای دفاع از اسلام و میهن، به همبستگی دل‌ها و الفت جان‌های نمازخوانان و مسجدیان و امور خیریه و مشارکت در کارهای عام‌المنفعه و مرکزی برای تربیت و ارشاد.

شما ظاهرهم را جلا دادید و رنگ کردید، اما باطنم را تاریک ساختید. وقتی روشن کردن یک چراغ در مسجد ثواب دارد، روشن کردن یک فکر و دل با نور هدایت ثوابش

^۱ . توبه: ۱۸ .

بسیار بیشتر است. چرا به جای ساختن مسجد، «مسجدی» نمی‌سازید؟ شما مصلأ ساختید؛ نه مصلی. نمازخانه‌ها زیاد شده است؛ نه نمازخوان‌ها!

متأسفانه در بعضی جاها مسجد را فقط با صدای «الرحمن» و مجلس فاتحه می‌شناسند. در من این همه «مجلس ترحیم» برای مرده‌ها گرفتید، ولی چند بار شد که «مجلس ترحم» برای زندگان بگیرید؟ این همه قرآن برای اموات خواندید، کمی هم برای زنده‌ها قرآن بخوانید.

هنگام برگزاری مجالس ختم، چهره‌هایی را دیده‌ام که در طول سال پایشان به مسجد نمی‌رسد. بعضی‌ها فقط برای شیرینی و شربت و شام و خرما به مسجد می‌آیند، بعضی هم روز عاشورا و شب اربعین برای پلوخوری اینجا می‌آیند.

از شما دوستان مسجدی هم گله دارم. چرا تنها به مسجد می‌آیید؟ چرا دوستان و فرزندان را با خودتان نمی‌آورید؟ چرا شوق مسجد را در دل دیگران ایجاد نمی‌کنید؟ چرا ثواب نماز و عبادت و تلاوت در مسجد، حتی حضور در مسجد را برای مردم نمی‌گویید؟

چرا به مسجد می‌آیید و فیض و ثواب می‌برید، ولی از خود من دلجویی و احوالپرسی نمی‌کنید؟ آخر من هم دل دارم! من هم مشکلات و نیازهایی دارم. من هم نفقه و رسیدگی و عیدی و خرجی می‌خواهم. من هم دوست دارم گاهی دلم شاد و روشن شود. پرده‌ها، فرش‌ها، دیوارها، شیشه‌ها و چراغ‌هایم تمیز و تازه شود. چرا به پرده‌های کثیف و شیشه‌های دود و غبار گرفته و لامپ‌های سوخته و زیرپله‌های پر از آشغال و انباری پر از خرت و پرت من نگاه نمی‌کنید؟! چرا بلندگو و دستگاه صوتی مرا مرتب نمی‌سازید و مردم را از شر سوت و خش‌خش آن نجات نمی‌دهید؟ چرا مهرهای مرا عوض نمی‌کنید؟ چرا قفسه‌های قرآن و کتاب‌های دعا را مرتب نمی‌کنید؟ چرا دیر می‌آیید و زود و با عجله می‌روید؟ مگر مستحب نیست که انسان زود به مسجد برود و دیرتر بیرون آید؟ چرا «حی علی الصلاة» را جدی نمی‌گیرید و همیشه به رکعت دوم نماز می‌رسید؟

دوست دارم وقتی به مسجد می‌آیید، همان طور که دستور دینی است لباس‌های تمیز بپوشید و عطر بزنید، برای آمدن شتاب کنید، وقار داشته باشید، با وضو وارد شوید، دعا بخوانید و ذکر بگویید، آلودگی‌های مرا در اسرع وقت از بین ببرید، مرا جارو کنید، کفش‌هایتان را بیرون از مسجد در آورید، در دل من چراغ روشن کنید، در صحن مسجد آب دهان نیندازید، اگر دهانتان بوی سیر می‌دهد در جمع مسجدیان حاضر نشوید، مرا محل گذر و راه عبور و مرور قرار ندهید، در مسجد سخن از دنیا نگویند و داد و ستد و سر و صدا نکنید.

بعضی‌ها احترام مرا حفظ نمی‌کنند، کارهایی می‌کنند که در شان من نیست، با کف و سوت و هورا و خنده‌های بلند مرا می‌رنجانند. با هیاهو و مجادله و منازعه آرامش را از من می‌گیرند. با کفش وارد مسجد می‌شوند. جنب و ناپاک به مسجد می‌آیند. کفش‌ها را کنار جانماز یا روی فرش می‌گذارند. فرش و دیوار و زمین مسجد را آلوده می‌کنند. آشغال و پوست تخمه و هسته خرما می‌ریزند. کسبه محل، حیاط مرا پارکینگ موتورهایشان می‌کنند. وقتی پیش من هستند غیبت می‌کنند و حرف‌های لغو می‌زنند. گاهی مرا محل بازی و ورزش یا خواب می‌کنند. نزد من حرف دنیا می‌زنند و دلالی می‌کنند. گویا مرا با باشگاه و قهوه‌خانه و سینما و بنگاه و فرهنگسرا عوضی گرفته‌اند.

آخر من هم برای خودم قداست و حرمتی دارم! این بی‌حرمتی‌ها حرام هم هست، اما بعضی‌ها پروا نمی‌کنند. بعضی‌ها مسجد که می‌آیند فقط حرف می‌زنند و غیبت می‌کنند و مزاحم ذکر و عبادت و نماز و دیگران می‌شوند و هنگام سخنرانی حواس بقیه را پرت می‌کنند.

این گله‌ها را با شما نگویم با که بگویم؟ وقتی مجلس ترحیم می‌گیرید، صدای بلندگوها گاهی سبب رنجش همسایه‌ها می‌شود و آن وقت از من بدشان می‌آید. چرا باید کسی که می‌خواهد خانه بخرد دقت کند که همسایه مسجد و مدرسه نباشد؟ مگر مسجد جای هدایت و معرفت و حق نیست؟ نکند زمانی فرا رسیده است که حضرت علی علیه‌السلام پیشگویی فرمودند: «روزی خواهد آمد که مساجد از لحاظ بنا آباد است، ولی از نظر هدایت خراب!»^۲

دوست دارم پیش‌نماز مسجد، با اخلاق و سخنانش، محور جاذبه باشد و جوانان برای یادگرفتن و فیض معنوی بیشتر، به مسجد آیند و از رفتار و علوم او بهره گیرند و او را محرم رازها و دوست خودشان بدانند.

دوست دارم همه و سر و صدا موقع نماز جماعت، حال مردم را نگیرد،

^۲ . «یأتی علی الناس زمان... مساجدهم يؤمنذ عامرة من البناء خراب من الهدی». نهج البلاغه، فیض الاسلام: حکمت ۳۶۱.

بوی بد جوراب‌ها و عرق بدن‌ها مردم را از مین فراری ندهد. اذان و تکبیر با صدای خوش، دل‌ها را مشتاق من می‌کند. دوست دارم مؤذن و مکبر و خادم خوب برای من انتخاب کنید. از خادم مسجد بخواهید با مردم به‌خصوص نوجوانان و جوانان کمی خوش اخلاق‌تر رفتار کند، تا پای آنها از مسجد بریده نشود. من دوست دارم در جلسات و نمازها، چهره‌های جوانان را بیشتر ببینم. کودکان را از مسجد بیرون نکنید، بلکه پادشان بدهید که آداب و آرامش و نظافت را مراعات کنند تا آنها هم «مسجدی» شوند. دوست دارم وقتی صدای اذان بلند می‌شود، همسایه‌ها و کسبه و مغازه‌داران برای نماز جماعت به مسجدها هجوم آورند، نه آن که نماز جماعت بیخ گوش آنها برپا شود، اما آنان یا مشغول چانه زدن با مشتری یا قدم زدن در خیابان، یا تماشای تلویزیون یا سرگرم حرف و رفیق باشند.

آیا این‌ها چیزهای بدی است که من از شما توقع دارم؟
شما که امت پیامبر اسلام‌اید، شما که می‌توانید اوقات مسجد را به دعا و قرآن و نماز بگذرانید، چرا به غیبت و حرف دنیا و لغویات می‌پردازید؟

من انتظار دارم حق مرا ضایع نکنید، حرمت مرا نشکنید، مرا از معنویت و یاد خدا خالی نکنید، نقش محوری مرا در زندگی خود از یاد نبرید، مرکزیت مرا حفظ کنید. مرا کانون اصلاح اخلاق سازید. شما مسجیدیان الگوی دیگران باشید. مسجد را محلی برای امن و ایمان کنید.

چرا باید بعضی از ترس این که کفش‌هایشان را ببرند، به مسجد نیایند؟ چرا باید بعضی برای پرهیز از خاکی شدن شلوارشان، از مسجد گریزان باشند؟ چرا باید بعضی دنبال مسجد می‌گردند، مساجد چنان در گوشه‌های پرت و دور از رفت و آمد باشد که آن را نیابند، نه تابلویی، نه چراغی، نه نشانه‌ای؟ چرا وقتی مرا می‌سازید، به فکر نیازهای آینده من نیستید و آنها را پیش بینی نمی‌کنید.

آیا این توقعات و انتظارات من، حق نیست؟
پس با من بیشتر همکاری کنید. من همدم شمایم. شما هم همدم و همراه من باشید. مسجد خانه خداست. خانه خدا را با «معرفت»، «تقوا»، «عمل صالح» و «یاد خدا» آباد کنید.

گله‌ها و درد دل‌های مرا هم به دل نگیرید. من خیر و صلاح شما را می‌خواهم.